

تفرقه است. باتصویب قانون اساسی و با تعیین رئیس جمهور و انتخاب دولت البته امید است و قاعدتا باید تعدد مراکز قدرت و تفرقه در افکار و آراء از بین برود اما بشرط اینکه چنین بخواهند، چنین بکنند و چنین هم بشود و این چیزی نیست که یکدفعه و به محض اینکه دولتی معین شد یا رئیس جمهوری انتخاب شد، این کار بشود، این وضعی است که ارتباط با کیفیت و طبیعت این انقلاب ما دارد و همچنین با خواسته‌ها و قبول و پذیرش مردم. بنابراین باید روی این حالت و این روحیه کار بشود تا عوض شود.

س: منظورتان دقیقاً از تفرقه و تعدد مراکز فرماندهی که فرمودید چیست؟

ج: همانطور که گفتم قطب‌ها و مراکز تشخیص و تصمیم‌گیری زیادی در مملکت است و کسانی که دست‌اندر کار هستند یک حالت استقلال و استنباط شخصی بخودشان میدهند. همانطور که در سخنرانیهای گذشته بیان کردم چون همه ملت و مردم در این انقلاب شرکت کردند و همه دلسوز و علاقمند بودند و همه این پیروزی را متعلق بخودشان میدانند و منبع و منشاء این انقلاب هم نه تحمیل و فشار خارجی بوده و نه تبعیت و دخالت یک عامل داخلی بلکه منبعث از خودشان بوده. بنابراین همه یک حالت استقلال و استنباط شخصی دارند که دنبال آن میروند و بنظر بنده مادامی که چنین روحیه و چنین تفرقه وجود داشته باشد مملکت در معرض خطر بسیار بزرگی است.

س: اگر باز در این مورد بازتر صحبت بفرمائید و توضیح بیشتری بدهید خیلی متشکر میشویم.

ج: این انقلاب بطوریکه همه قبول دارند و درجه نبوغ و جرئت و توکل و پیروزی‌ش زبانزد است، در راس آن رهبری دارد که همه در مقابلش احترام و اطاعت میکنند و بوجود آن افتخار مینمایند. دوم همانطور که میدانید با نبودن مجلس، شورای انقلابی است که او جانشین مجلس است. این میشود دو قطب، و بعد هم دولت که مشول و مجری است و منتخب امام است و همه کارها باید از مجرای دولت و با نظر و دستور او صورت بگیرد. اما در عمل یک سلسله نهادها و مراکز قدرتی است که میان برزده‌اند! درست است بصورت ظاهر اینها منبعث و ناشی از این سه قطب هستند و ضرورت انقلاب هم اینها را ایجاب کرده و میبایستی باشند، معذک یک ارتباط‌های میان بری از بالای سر و خارج دولت صورت می‌گیرد. مثل کمیته‌های امام - سپاه پاسداران انقلاب - دادگاه‌های انقلاب و خیلی چیزهای دیگر. اینها از ضرورت انقلاب بوجود آمدند و اصولاً منتهی بشورای انقلاب و شخص امام میشوند ولی آنوقت یک میان برهای دیگری هم وجود دارد، همه کمیته‌ها تابع کمیته مرکزی که امام معین کرده نیستند و بعد برای خودشان استقلال‌های داخلی قائل هستند. و در شهرستانها کمیته‌ها و پاسداران زیادی و مراجعی وجود دارد که آنها بدون اینکه از مرکز تمکین بکنند مستقلاً و

بمیل خود و گاهی با تشخیص نادرست، (در هر حال کمتر با سوءنیت بیشتر با حسن نیت) اعمالی انجام میدهند. یعنی مراکز و قطب های قدرت به آن سه تایی اصلی منتهی نمیشود بلکه شاخه ها و فروعی دارد که این شاخه ها از همان ریشه است ولی معذک راههای متعدد میشود و بعد هم یک سلسله مراکزی که ممکن است جنبه محلی داشته باشند و آن مراکز بصورت ظاهر و اسماً ممکن است متصل باشند ولی در عمل متصل نیستند.

س: آقای مهندس بازرگان، پاسداران و کمیته ها از چه شخصی یا از چه مقامی تمکین میکنند؟

ج: غالباً اینها نام امام روی خودشان میگذارند و اسماً از امام و یا از شورای انقلاب تمکین میکنند ولی بیشتر تابع کمیته ها و مراجع و رهبرهای محلی و روحانی و یا سیاسی هستند که از آنها تبعیت میکنند و تاسف آورتر اینست که تازه در شهرستانها و در خارج هم وحدت قدرت و مرکز قدرت ندارد و آنجا هم تعدد و اختلافات و اشکالاتی پیش می آید. خلاصه مملکت ما بصورت یک شهر صد کلانتر درآمده که ممکن است از صدتا هم بیشتر باشد. این آن مسئله اساسی و درد مهم و مشکلی است که باید حل بشود و اگر حل و درست نشود صرف انتخاب رئیس جمهوری و انتخاب و کلا کافی نخواهد بود.

س: آیا این شاخه ها یا مراکز فرعی قدرت، با دولت هم در حال حاضر مخالفت میکنند؟

ج: البته رسماً و اسماً مخالفتی نمیکنند اما در عمل چرا. عدم تمکین است. در تهران شاید کمتر ولی هر قدر از تهران دور بشویم این عدم تمکین و دخالت ها و دستورهائی که میدهند، گاهی وقت ها عزل و نصب میکنند، گاهی وقتها استانداری که بتهران آمده و در سمیناری شرکت کرده و حالا که برگشته بمحل کارش جلوی او را میگیرند. با فرماندار مخالفت میشود و رئیس شهربانی را توقیف میکنند و از این قبیل کارها پیدا میشود بطوریکه بعضی از این کمیته های محل یک حالت استقلال و مالک الرقابی و اگر بدشان نیاید خودمختاری دارند. البته این وضع نباید ادامه پیدا کند و باید تعطیل شود.

در جمهوری اسلامی حاکمیت مطلق و مالکیت البته با خدا است ولی بعد از خدا در ذیل دستورات و فرامین خدا با ملت است و ملت هم حاکمیت و مالکیتش را از طریق مجلس شورای که انتخاب خواهد کرد و قوه مقننه باید اعمال کند و مجلس هم قوانین وضع میکند و هم در کار دولت نظارت میکند ولی معذک همانطور که در کشورهای دموکراسی معمول است. مابین این سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه باید تفکیک باشد و هیچکدام در کار دیگری دخالت نکنند و تا اینطور نشود و این را همه نپذیرند و اجرا نشود باز بارها بار نخواهد شد.

س: آقای مهندس بازرگان، این کسانی که دخالت یا ممانعت میکنند، دلایلی دارند و میگویند خلفا و خطراتی که میبینیم و نمیتوانیم تحمل بکنیم، بهمین خاطر در بعضی از

مسائل دخالت میکنیم. نظر شما در این مورد چیست؟

ج: کسانی که در کار دولت دخالت میکنند و گاهی وقتها مخالفت بعمل می آورند البته بی جهت این کار را نمیکنند. میگویند ما خلاف هائی می بینیم و نمیتوانیم تحمل کنیم باید جلوی آنها بگیریم. این کار البته از جهتی درست است. دولت هم بهیچوجه نمیگوید که تمام افرادی که در ماموریتها و در مراکز کار و فعالیت هستند بی عیب و نقص هستند. ما اینرا قبول داریم. اما باید آنطرف قضیه را هم دید که اگر بنا شود در کار هرمدیری یا هر مسئولی از هرطرف دخالت کنند آیا نتیجه نهائی از آنچه بوده بدتر میشود یا بهتر؟ بنظر بنده مسلماً بدتر میشود. آنها میتوانند راهنمایی و مشورت کنند. و اگر عیبی یا نقصی بنظرشان میآید به صرف اینکه دور هم جمع شوند و گزارش بدهند اکتفا نکنند. یا اگر تشخیص دادند و مدارکی هم داشتند روانه به مقامات مسئول بکنند تا آنها تصمیم بگیرند. تا اگر بناست این شخص عوض شود بجای او فکری بکنند و شخصی را بگذارند. وجود عیب و ایراد را دلیل نگیرند که فوری جلوی او را بخواهند بگیرند و عمل بکنند. سالهای سال عیب و اشکال بوده، حالا چند روز هم بیشتر، این بجای برنمیخورد و بهتر از آنست که اصلاً سیستم مدیریت و کار و مسئولیت را فلج کنند. این را من فقط برای این دولت نمیگویم. این مطلبی است که هم حالا نباید باشد و هم مخصوصاً در دولت جمهوری. بسکلی باید این وضع از بین رود و الا هیچ دولت یا رئیس جمهوری نمیتواند وظایفی که از او میخواهند انجام دهد.

س: آقای مهندس بازرگان، آیا فکر نمیکنید مشکلات دیگری هم هستند؟

ج: چرا مشکل دیگری هم هست که شاید از همه مهمتر باشد و آن عدم وحدت در آراء و عقاید و در اصولی است که مردم، چه آنهایی که در سطوح جلو در مسئولیتهای جلوی انقلاب و اداره مملکت هستند و چه آنهایی که عقبتر هستند وجود دارد. یعنی انتظارات و عقاید و آراء در نزد مجریان و داوطلبان خدمت مختلف است یعنی هم یکجور فکر نمی کنند و هم یکجور عمل نمیکنند. حالا من چند مثال میزنم تا مسئله روشن شود. فرض کنید مثلاً به یکدسته از پاسداران انقلاب گفته میشود کارخانه ای را نمیگذارند کار کند و یا اداره ای را مانع میشوند و یا محصول مزرعه ای را تاراج میکنند و یا مردمی در خطر هستند باید بکمک آنها بشتابید، خیلی اتفاق افتاده که دستوری داده میشود یا خواهشی میشود که فوراً تعدادی را اعزام کنید، یکساعت میگذرد هشدار و خطر می آید امداد می خواهند. پرسیده میشود چه شد؟ دوساعت میگذرد خبری نمیشود!!...

بعد بمسئولین بالاتر مراجعه میشود که چرا نفرستاده اید؟! می گویند ما باید بدانیم این جایی که میخواهید ما را بفرستید درست است ما برویم یا نه؟ این عمل کار بجائی است یا نه؟ کسانی که ما می خواهیم برویم مانع شان بشویم یا بازداشت کنیم اینها مقصودند، ضد انقلابند؟ یا انقلابیند؟

فرض کنید در کارخانه‌ای عده‌ای از کارکنان که شورایی دارند، مدیران و مسئولین یا مهندس و حسابدار را توقیف میکنند و حتی با تهدید از حسابدار چک میگیرند و به میل خودشان کاری انجام میدهند و حتی مثلاً فروش را میخواهند در دست بگیرند یا ترتیبات داخل کارخانه را بعهدہ بگیرند.

یا از همه خطرناکتر در سربازخانه‌هاست؛ گاهی وقتها دیده و شنیده میشود که سربازان و درجه‌دارانی اصلاً تمکین و تبعیت از دستور و فرمان افسران نمیکند. میگویند شما مثل ما هستید، چرا ما از شما تبعیت بکنیم؟ شما بدستور ما عمل کنید!! یا اگر فرمانی داده میشود که هواپیمائی پرواز کند بفلان نقطه مرزی برود، عقیده دارند و مدعی هستند که باید موضوع را بما بگوئید، ما بنشینیم در شورا یا جای دیگری مشورت کنیم و ببینیم اعزام چنین هواپیمائی صحیح است یا صحیح نیست! اگر ما تشخیص دادیم این کار را میکنیم و اصلاً افسر و سرباز و درجه‌دار یعنی چه، همه ما مساوی هستیم!!....

س: آقای مهندس بازرگان بنظر شما این طرز فکر آیا ناشی از رشد، احساس مسئولیت و دلیل همکاری نیست و دقیقاً بسکجا ضرر میزند؟

ج: صرفنظر از اینکه این طرز فکر ناشی از رشد اجتماعی و رشد اخلاقی و روحی باشد و اصلاً درست یا نادرست باشد، یک امر مسلم است و آن اینکه با چنین تفرقه و تشتت و خودسری و اینکه هر شخصی یا هر مقامی یا هر واحدی به میل خودش عمل کند بار مملکت بار نخواهد شد.

آن پلیس و یا آن پاسدار انقلابی که انجام دستور را موکول به قبول خودش، پذیرش و بحث و مشورت بکند، نه برای مملکت پاسدار میشود و نه انقلاب. و در هیچ جای دنیا هم این نوع خودرأیی یعنی عدم انضباط وجود نداشته است، چه زمانی که استبدادهای مطلق در گذشته بوده یا حتی در مجامع و امت‌های الهی و دینی که بعد روی آنها هم صحبت خواهم کرد و یا در دنیای جدید، چه در کشورهای سرمایه‌داری و چه سوسیالیستی، هیچ جا زیر بار چنین چیزی نرفته‌اند. حتی در کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی بطوریکه میدانید درجه انضباط و اطاعت از مافوق، فوق‌العاده شدیدتر است تا در ممالک دمکراسی غربی و سرمایه‌داری. این وضع هیچ کجا نبوده و نمیتواند قابل قبول باشد.

س: خوب این سؤال را من باز دارم که مردم واقعاً و یقیناً پیش خودشان و برای شما دلایلی دارند. آیا این دلایل برای شما قانع‌کننده نیست؟

ج: این سؤال خیلی بموردی است و شاید اساس مطلب و بحث همینجا باشد، دلایلی دارند و دلایلشان هم پیش خودشان درست و منطقی است. البته من از کسانی صحبت میکنم که حسن نیت دارند و متأسفانه افرادی هم هستند که سوءنیت دارند و اخلاص میکنند ولی آنها

همیشه متشبث به باطل خودشان نمیشوند بلکه دلایل خیلی ظاهر پسند و منطقی پسندی میآورند. این مسائل ناشی از آنست که در دوران قبل از انقلاب و بعد از انقلاب افکاری پیدا شده که البته بعضی درست و صحیح است ولی متأسفانه بعضی یا در اصل غلط بوده یا تعبیر و تفسیر غلطی بر آنها شده و خیلی ضرورت دارد که این مسائل روشن و مشخص بشود.

من روی آن سه مثالی که زدم برمیگردم. مثال اول این بود که یک گروه پاسدار یا پلیس بر مبنای بطور مثال حدیثی از پیامبر اکرم که فرموده اطاعت از مخلوق آنجا که معصیت خالق است نباید کرد یا اطاعت مافوق ضرورت ندارد و شخص مسئول است و همچنین فرمایش حضرت امیر به مالک اشتر که نباید گفت «المأمور معذور» میخواهند عمل کنند. خوب، منشاء این طرز فکر اینجاست که ما سابقاً در برابر فرماندهان و یا شاه مأموریت داشتیم و اجرا میکردیم ولی حالا در برابر وجدان خودمان و خدا مسئول هستیم و به همین دلیل وجدانمان باید تشخیص بدهد که دستوری که به ما داده میشود انجام بدهیم یا انجام ندهیم. این استدلال درست است ولی توجه ندارند که آیه‌ای هم در قرآن آمده است که «اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» یعنی اطاعت از خدا و رسول و صاحبان و صلاحیت دارندگان امر و نهی، بکنید. پس در قرآن اصل اطاعت هست عدم اطاعت هم شدیداً نفی شده است. آنجا که میفرماید: «ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابرين» یعنی برسر قدرت و اختیارات و انجام اوامر باهم منازعه نکنید. ریاست و قدرت و حق امر و نهی را از هم نگیرید که اگر چنین بکنید پراکنده و متفرق و ضعیف خواهید شد. و نیرو و انرژی و عنوان و حیثیتتان از بین خواهد رفت و بلکه برعکس «و اصبروا ان الله مع الصابرين». در برابر این خواسته‌های درونی‌تان مقاومت و پایداری کنید و در برابر مشکلاتی که پیش میآید بدانید که خداوند با کسانیست که استقامت و پایداری دارند. در قرآن از پیاده شدن آن دستورات چه در زمان خود پیامبر و چه در زمان حضرت علی توجیهاات بیشتری می بینیم در نهج البلاغه حضرت امیر اشاره به حقوقی که مردم (رعیت) به گردن حکومت (والی) دارند (و برعکس) میکنند: «فاما حقکم علی فالنصیحة لکم. نصیحت کردن شما - بنده هم بدون اینکه داعیه علی بودن داشته باشم، به همین دلیل است که این صحبتها را میکنم و این وظیفه‌ایست که برگردنم است، دولت و همکاران و بنده وظیفه داریم که بـمردم دلالت کنیم و از راههای کج که خدای ناخواسته میروند سعی کنیم برگردانیمشان. «و توفیر فیکم علیکم» یعنی با سعی تمام آن وجوهات و درآمدها را به شما بدهیم. در اینجا پرائتزی باز میکنم، چون بعد از مخصوصاً سخنرانی اخیر که خطاب به کارمندان بود و معمولاً بعد از این سخنرانیها نامه‌ها و اظهارنظرها زیاد میآید. برای بعضی از آقایان کارمندان گران آمده بود که چرا صحبت در صرفه جویی یا زیادی مخارج یا عدم آمادگی ما برای قبول هر خرجی میشود. البته باید گفت که دولت نه آن خمیس و ممسک است که خرج نکند و نه آن دزد و دغل که بخواهد در جیب

خودش برود.

پس اگر میگوئیم که نمیتوانیم از پس خیلی از مخارج برآئیم برای آنست که نداریم. مردم استدلال میکنند، میگویند دولت های گذشته مخارج زاید و فوق العاده میکردند، یک قلم تسلیحات سفارش میدادند که شما نمیدهید، یک قلم خیلی هنگفت دزدیها و خاصه خرجیها و سوءاستفاده ها بود که شما نمی کنید. بعدهم آنها تشکیلات و خرج تراشیهائی میکردند که شما نمی کنید. و دیگر حق ندارید که از ما کسر بگذارید و درآمد هم که الحمدلله دارید. من در دفعات گذشته هم اشاره کردم که این استدلال همینطوری درست است ولی اما ولی دارد. یکی اینکه دولت های گذشته بودجه شان کسری داشت و بودجه سال گذشته هم ۱۰۰ میلیارد تومان کسری داشت. و این کسر بودجه ها از پنج سال پیش شروع شده بود و بطور تصاعدی بالا میرفت. آنها چکار می کردند؟ از خارج وام میگرفتند که این وام بگردن ما مانده است. یا اسکناس چاپ میکردند یا وام های داخلی میگرفتند که الان دولت مبالغ هنگفتی بیانک مرکزی و بیانکهای داخلی بدهکار است. دیگر اینکه در دوران اعتصاب که مدت ۶ ماه ادامه داشت سرمایه ها بکار نیفتاد و مخارج بجای خودش بود، ما در خیلی از مخارج زائد صرفه جوئی کرده ایم و باز هم می کنیم اما در برابرش ۳۰ میلیارد تومان وارث آن مقررات و قوانین و حاتم بخشیهائی بودیم که دولت گذشته حکمش را صادر کرده بود ولی پرداخت آن بدوره ما افتاد. ما وارث کارها و قراردادهای و سفارشیهائی هستیم که نه میتوانیم اینها را نادیده بگیریم و لغو کنیم و نه از آنطرف براحتی و بسادگی میتوانیم انجام بدهیم.

قراردادی برای امور عمرانی بسته شده طرف هم همیشه از ما زرنکتر بوده است خصوصاً که در داخل مجری و نوکرش بوده اند و به استقبال حفظ منافع آنها میرفته اند. تمام این قراردادها طور است که هیچوقت آنها دست عقب ندارند و دست پیش را دارند و اغلب این قراردادها را اگر لغو کنیم به نفع طرف است و بنفع ما نیست. مثلاً ۱۰۰ میلیارد ریال قرارداد بسته شده است، به مرحله ای رسیده که ۸۰٪ کار انجام شده است و پولی که داده شده ۹۰٪ است. ما دوراه داریم. یکی اینکه بگوئیم این ۸۰٪ که انجام شده هیچی و نمیخواهیم. یا اینکه خیر ۲۰٪ خرج کنیم و ۱۰۰٪ بدست بیاوریم. خصوصاً آنهایی که مورد احتیاج است. برای آب و برق و نان و غیره. احتیاجات دیگر ما که البته گران بوده و درست مطالعه نشده ولی بالاخره اینطوری هست. چنین چاههای گودی دستگاه گذشته کنده که یا باید درونش بیفتیم و خفه بشویم و یا ناچار آنها را پر نمائیم و درست کنیم. از آن طرف هم خوب، درآمد مثل سابق نیست و کسری هم داریم. و اگر خرج زیاد بکنیم باید برویم بزرگ قرض. همچنین یک مساله مهم دیگر اینست که پول نفت و درآمد آن نباید دود بشود. مخارج جاری دود شدن این عایدات است. از ابتدای ملی شدن نفت که خدا روح مصدق و این خدمت فوق العاده عظیمی که به مملکت و بخاورمیانه و بدنیا کرد جاوید و شاد بدارد از آن زمان

تصمیم براین بود که دیناری از عایدات نفت صرف پرداخت حقوق و امور جاری نشود. تمام اینها صرف امور عمرانی بشود بطوریکه ما اگر ثروت خدادادی را بخارج میفرستیم جای آن ثروت دیگری بیاید. آنچه تابحال از محل عایدات نفت خرج مسائل جاری شده این دود هوا شده و از بین رفته است. ما باید سعی کنیم و وظیفه دولت اینست که آنچه میتواند این درآمدها را صرف امور عمرانی که بحال کشور مفید باشد بکند نه اینکه صرف خوراک و چیزهای دیگر نماید.

سومین حقی که مردم (رعیت) بروالی دارند:

«وتعلیمکم کیلا تجهلوا» وظیفه دولت اینست که مردم را از جهل بیرون بیاورد و آنها را آگاه کند.

«وتأدیبکم کیما تعلموا» آموزش تنها نباشد، پرورش هم باشد. این وظیفه دولت است که ادب و تربیت کند، که ملت فقط دانا نباشد بلکه دانشش را در راه عمل و در راه صحیح و خدمت بکار ببرد.

«واما حقی علیکم» در برابر حقی که شما بروالی دارید یک حقی هم او بر شما دارد. شما هم مسئولید، آزاد نیستید هرکاری دلتان خواست بکنید. چطور دولت همه این مسئولیتها را داشته باشد، بیکارها را پول دهد، بیماران را معالجه کند، مرزها و سرحدات را حفظ کند، راه بسازد، آبرسانی کند، اما شما پاسدار یا شما سرباز یا افسر اگر دلت خواست بروی و اگر نه نروی! و یا هواپیما را به آن طرف سوق بدهی یا ندهی. نخیر آن طرف هم مسئول است.

«فالوفاء بالبیعة» یعنی بیعتی که با والی کرده‌اید باید وفادار باشید. وسط کار نگوئید من نفهمیدم. آن راه پیمائی‌هایی که به پشتیبانی از دولت شد و امام گفت انجام دستورات و احکام این دولت فریضه مذهبی است چه شد؟

«والنصیحة فی المشهد والمغیب» البته انتقاد وظیفه شماست. امر به معروف و نهی از منکر هست ولی بصورت نصیحت و به صورت دلالت. نمیگوئیم خطاها را نگوئید. ولی به صورت دوستانه و انسانی باشد. خیرخواهانه باشد. نه بصورت دخالت.

«والاجابة حین ادعوکم» وقتی شما را احضار میکنم و برای کاری میخواهم، دعوت مرا بپذیرید و نگوئید حالا موقعش نیست.

«والطاعة حین امرکم» آنجایی که والی امر میکند حق چون و چرا ندارید. این نهج البلاغه و فرمایش علی است. همینقدر که با او بیعت کردید و شناختید باید اطاعت کنید. این حرف که باید انتخاب فرماندهان و مدیران با مشورت ما باشد بهیچوجه نه پیامبر و نه علی چنین نکرده‌اند. تمام فرماندهان جنگی و حتی قضات و مأموران جمع‌آوری زکوة را خودشان انتخاب میکردند و هیچکدام را مردم برنمیگزیدند. مالک اشتر و کمیل بن زیاد را

علی معین میکرد. تمام فرماندهان را پیغمبر معین میکرد.

در یکمورد که سربازان و افراد دخالت نموده و در کار علی فضولی کردند، جنگ صفین آن داستان قرآن سرنیزه کردن، آن خدعه و فریبی که معاویه و ابن زیاد راه انداخته بودند (که البته ایادی زیادی هم در قشون علی داشتند). به حضرت علی فشار آوردند که ما با قرآن نباید بجنگیم و اینها میگویند: «الحکم لله». انقدر فشار آوردند و او را تهدید کردند تا مجبور شد به مالک اشتر پیغام فرستاد که اگر میخواهی در بازگشت من زنده باشم برگرد. و بعد آن پی آمدها و خسارات که به اسلام وارد شد. این یک مورد بود که دخالت کردند. البته باز تکرار میکنم که مشورت و نصیحت هست. در جنگ خندق، پیشنهاد از سلمان فارسی بود و پیغمبر هم تکبری نداشت. باز دستور قرآن است به پیامبر که «شاورهم فی الامر» که با این مردم مشورت بکن. اما، «فاذا عزم فتوکل علی الله» تو باید تصمیم بگیری، نظرات را جمع بکن، مشورت بکن. ولی وقتی تصمیم گرفتی دیگر برنگرد و توکل به خدا کن. الان آرتش ما بیش از هر چیز احتیاج به روحیه دارد. سربازها روی همان افکار غلط به افسران صریح میگویند چه فرقی بین من سرباز و توی فرمانده وجود دارد؟ چرا همیشه تو دستور بدهی و من زحمت بکشم؟!...

از خارج هم انواع توهین ها میشود و خوشبختانه خیلی ممنون از آقای دادستان انقلاب هستیم که اخیراً بخشنامه ای صادر کرده اند دایر بر اینکه هیچ پاسدار و کمیته ای حق بازداشت افسران و درجه داران و سربازا نرا ندارد، اما متأسفانه باز هم امکانش است چون تبعیت و انضباط وجود ندارد. حتی از خود دادستان دادگاه انقلاب هم کسانی که زبردست او هستند و باید از او دستور بگیرند اطاعت ندارند. فکر کنید وقتی در محلی بروند افسری را که موقعیت و حیثیتی داشته بوضع فجعی بازداشت کنند چه روحیه ای برای او میماند و آنوقت چه انتظاری (مخصوصاً در این موقع و زمان که بیش از همیشه بارتش و نیروهای انتظامی احتیاج داریم) ملت از نیروهای مسلح خود میتواند داشته باشد؟

باز هم استدلال میکنند ما جامعه توحیدی را می خواهیم پیاده کنیم و اسلام طبقات ندارد، میخواهم در اینجا بگویم تاریخ ایران هم هیچوقت طبقه نشناخته است. در تاریخ ایران بسیاری از وزرا یا مقامات و دانشمندان بزرگ دهاتی زاده بوده اند، نوکرزاده بوده اند. وضع ایران بعد از اسلام بکلی با گذشته تفاوت داشته است. مثلاً فرمانده و فاتح جبل الطارق یک غلام بوده، در ایران هم همینطور، حاج میرزا آغاسی (کاری ندارم که بد یا خوب بود) او که به صدراعظمی ناصرالدین شاه رسید جلودار قاطر زن ناصرالدین شاه بود. مسئله اینست که در ایران به آن معنی که تو قاطرچی بودی یا پدرت مسگر بوده نباید سواد پیدا کنی، نباید مقام پیدا کنی این طور نبوده است. قرآن هم همینطور است. بدلیل اینکه در کجا زئیده شده و از چه رنگی است این را اسلام صددرصد رد میکند.



یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکر مکم  
عند الله اتقیکم.

پیش خدا کرامت، بزرگواری و مقام و موقعیت شما هیچ ربطی به این حرفها ندارد و  
فقط تقوی، آن اراده، آن تملک نفس، آن پاکی و صفاست که به شما پیش خدا ارزش  
میدهد.

ولی چنین نیست که (صریح میگوییم) قرآن نفی درجات و فضیلتها و اختلاف و  
برتری را کرده باشد. «ولکل درجات مما عملوا» پس میبینید درجه را قرآن قبول دارد. هر کس  
درجه اش بر حسب عملی است که میکند. یکی اعمال زیاد و خدمت زیاد میکند. مسلماً  
درجه اش از آن فرد بیکاره و بی حاصل تنبل بی عرضه بیشتر است.

«للرجال نصیب مما کسبوا وللنساء نصیب مما کسبن» چه مرد چه زن بهره دارند و  
حق بهره برداری دارند و مالک آنچه کسب کرده اند. میباشند.

«و فضل الله المجاهدین علی القاعدین» خداوند آنها را که مجاهدت و فداکاری  
میکند فضیلت و برتری داده بر آنها که در خانه خودشان نمی نشینند.

«هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون» آیا آنکه میدانند و دانش و آگاهی و  
تخصص دارد، آنکه اسلحه می شناسد، مدیریت یا حسابداری میداند، فرماندهی و اصول جنگی  
میداند با آنکه دوماه است آمده مساوی است؟ البته. ماهمه برادریم. حق نداریم همینطوری  
خودمان را برتر از هم بدانیم. ولی علم، خدمت، کار، تقوی، تلاش و کوشش برتری میدهد.  
مسهی برتری به آنکه این کار را کرده.

اجازه دهید که این توصیه را باز تکرار کنم که باید همه امیدوار و متوکل باشیم.  
همانطور که امام هم اخیراً اشاره کرده اند فکر نکنید که انقلاب تمام شده و کار پایان  
رسیده، نه، جنگ ادامه دارد، انقلاب و تلاش ادامه دارد و بنابراین محرومیت و قبول و  
مشکلات ادامه دارد. اگر چنانچه اشخاص تصور کنند که حالا حکومت اسلامی آمده و هیچ  
عیبی و نقصی در هیچ کجا نیاید باشد، این بزرگترین خطر برای انقلاب و مملکت است. اگر  
آنچه که باید ضمن سالهای سال انجام شود الان از این دولت بخواهیم و هی قربزنیم و ایراد  
گرفته شود و دستور داده شود این دولت نمی ماند. حالا مردم مختارند. ایکاش این ملت و  
مقاماتی که روی انتقام رفته اند برگردند به انضباط. و انضباط را همه پیشه کنند و با این  
دولت در آنچه وظیفه و ماموریت دارد همکاری نمایند. آخر آن مأموریتی که امام بسدولت داد  
چه بود؟ تصرف دولت و استقرار در وزارتخانه ها و مقامات و بعد هم رفاندوم که به بهترین  
وجه انجام شد. همچنین قانون اساسی که شورای طرحهای انقلاب و هیئت دولت روی آن  
کار کرده است و حالا امر کرده اند تصویب بشود و شورای انقلاب هم دارد کار میکند.  
انشاءالله این هم به مردم عرضه خواهد شد. بعد هم انتخابات شورای بررسی قانون اساسی

است تا رفراندوم برای تصویب آن و بعد هم انتخابات مجلس و ریاست جمهوری. اقلأً تا اینجا با ما راه بیایند و بگذارند این کارها انجام شود. هر قدر هم که توانستیم از خواسته‌ها و کارها را پیش ببریم خوب پیش می‌بریم.

انتظار دولت اینست که باز هم قبول مشکلات و محرومیتها را بکنید تا انشاءالله کم بشود. شعار همه «ان الله مع الصابرين» باشد. خداوند همراه و رهبر و پشتیبان کسانی است که صبر دارند. صبر هم به معنای مثبتش، مقاومت، تحمل، امیدواری، پایداری و پیروزی است.

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## بزرگداشت ۱۵ خرداد ۴۲

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا را شکر می‌کنیم که بعد از ۱۶ سال، برای اولین بار در یک محیط آزاد خالی از وحشت می‌توانیم خاطره ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را زنده کنیم و درود و رحمت به شهدای آن روز بفرستیم و درباره پیدایش و نتایجش تأملی و بحثی، و نتیجه‌گیری و عبرت‌گیری کنیم. بدیهی است که وقتی تذکر و تجدید خاطره‌ای میشود تکرارهایی هم پیش می‌آید. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود که شهر تهران و بسیاری از دهات و راه‌هایی که به تهران و شهرهای دیگر ختم میشد قیافه‌ای کاملاً تازه پیدا کردند و توده‌های متوسط مردم از همه طبقات که در میان آنها عده‌ای کفن‌پوش نیز بودند، به کوچه و بازار و خیابان و حتی بیابانها ریختند. آن روز ۱۲ محرم بود و عزاداری عاشورا رو به اتمام می‌رفت که مجدداً شهر خونین شد. مردم به استقبال گلوله‌های مسلسل و حتی توپ و تانک می‌رفتند و قشون شاهنشاهی و قشون استبداد بی دریغ و بی حساب و بی مهابا، هزاران نفر از مردم مسلمان و عدالت‌خواه و آزادیخواه و حق‌طلب ایران را به خاک و خون می‌انداخت. البته ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تاریخ مبارزات ایران نه تازگی و نه مخالفت و منافاتی با گذشته داشت، بلکه مبارزه‌ای بود که تقریباً از ۷۰ سال قبل شروع گردیده بود. ۱۵ خرداد حلقه‌ای بود از حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته و محکم عروة الوثقی‌ای که در ایران به وجود آمده و ادامه خواهد داشت. به زبان عام‌تر و انسانی‌تر باید بگویم که تعلق داشت به یک زنجیر پیوسته و خیلی قدیمی‌تر و طولانی‌تری که از زمان خلقت بشر، از زمان آدم شروع شده و شاخصهای بزرگش به دست نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم‌الانبیاء گذاشته شده بود، ۱۵ خرداد هم به لحاظ ملی هم مذهبی نه تازه‌بودنه مخالف مبارزات گذشته. اصولاً در ایران مابین مذهب و ملیت پیوندی طبیعی و دائمی وجود داشته و خواهد داشت. از قضا و تصادف روزگان در ایجاد و استحکام این پیوند، سیاستهای خارجی، و یا به عبارتی استعمار

علیرغم مقاصد اصلی اش نقش بسیار حساسی داشته است. توضیح مختصر اینکه تا پیش از ورود سیاستهای خارجی و تماس ایران با غرب روح ملیت و استقلال طلبی و آزادی، به این معنای امروزی وجود نداشت. به این دلیل که سلسله‌ها و سلاطینی که بر ایران حکومت می‌کردند غالباً غیر ملی و مخالف مردم بودند، مردم دل خوشی از آنها نداشتند. این بود که وقتی از داخل یا خارج در معرض تجاوز و هجوم قرار می‌گرفتند، کسی دلش برای آنها نمی‌سوخت و مردم بی تفاوت بودند. و آنها حتی به مصداق ضرب‌المثلی که می‌گویند «از این ستون به آن ستون فرج است» خیلی‌ها شاید خوشحال هم می‌شدند. کما اینکه وقتی افغانه در زمان شاه سلطان حسین به ایران حمله کردند حتی مردم اصفهان و دیگران هم چندان در صدد دفاع و حفظ شهر و مملکتشان بر نیامدند و اگر در جایی مقاومتی میکردند به قصد خودشان بودند نه مقاومت‌های ملی و در مقیاس مملکتی. ضمناً مهاجمین آن زمان از نظر فرهنگ و مذهب و تمدن، غالباً از ایرانی‌ها در سطح خیلی پائین‌تر قرار داشتند و تسلیم فرهنگ و دین و تمدن ما می‌شدند. بنابراین برای مردم ایران، چه عوام چه خواص از این بابت نگرانی وجود نداشت اما در مواجهه با اروپا عکس این بود، آنها حامل تمدن و فرهنگ بودند و مذهبشان نیز توحیدی بود. نمی‌گویم بالاتر از اسلام ولی مذهب توحیدی بود و بعد در آن زمان با شناخت و برداشتی که ایرانیان از مذهب داشتند، آنها می‌توانستند خیلی مزاحم و مضر و مخرب معتقدات مردم باشند و از این جهت دشمن ایمان و تقوای مردم بودند. بیشتر نگرانیهای مردم و روحانیت آن زمان و مراجع تقلید از ورود و تسلط خارجیها بخاطر از بین رفتن معتقدات مذهبی و دینی بود. از طرف دیگر چون اکثریت مردم مسلمان بودند بنابراین یک نوع همبستگی و همفکری داشتند و از همینجا بود که وحدت و ملیت در سایه اسلام و دین بوجود آمد و نضج و شکل گرفت، و برای دفاع از دین و ایمان خودشان بود که علاقمند به استقلال مملکت می‌شدند. بنابراین هم ملیت هم استقلال در سایه مذهب و در تکیه به مذهب اسلام قوام و استحکام و معنا پیدا کرده بود. همینطور مسئله آزادی، در اسلام و قرآن به حکم «لا اکراه فی الدین» و همچنین این حدیث «الاعمال بالنیات» ایمان و اعتقاد یا عملی که اجباری باشد و شخص از صمیم قلب و آزادانه و مختارانه اتخاذ نکرده باشد و یا هر عملی هر چند حق و صواب که اجباراً شخص بکند و نیتش آن نباشد، همانطور که می‌دانید مقبول نیست. در اسلام و در ایران انکیزیسیون یعنی الزام مردم و تفتیش عقاید هیچ وقت وجود نداشته. بالعکس هر زمان که آزادی در قلمرو اسلام و در ممالک اسلامی از بین می‌رفته، (مثل زمان خلفای اموی، عباسی)، همراه رفتن آزادی و استقرار ظلم و ستم و فشار و اجبار معتقدات و اساس و ریشه اسلام هم از بین می‌رفته. و یکی از علل مواجهه و روبروئی و ستیز و مبارزه بین تشیع و خلفای اموی و عباسی روی همین اصل بود که وقتی آزادی نباشد آن اسلام واقعی، اسلامی که پیغمبر آورده بود، آنها وجود نخواهد داشت. در قبال آزادی و اختیار

است که استعدادها و ارزش‌ها نشو و نما می‌کند. اما ۱۵ خرداد از جهات دیگر هم خصوصیتی داشت که کاملاً در تاریخ مبارزات ایران و در تاریخ خود ایران بی سابقه بود. اولاً یک حرکت جمعی و به صورت آشکار و علنی از انبوه مردم، بدون اینکه اختصاص به روشن فکر یا دانشگاهی، یا سیاستهای خاص یا حزب معین داشته باشد بود که بصورت آشکار، بدون سلاح و وسائل دفاعی به استقبال شهادت می‌رفتند. دوم اینکه حرکتی که انجام شد به عنوان و به صورت یک فریضه دینی بود و بنا به دعوت و به خاطر یک مرجع دینی و از ناحیه متدینین صورت گرفت.

قبلاً چه در نهضت تنبها کو، چه در انقلاب مشروطیت، چه در نهضت ملی و چه در ملی شدن نفت، اگر حرکت به صورت دسته جمعی و بزرگ انجام میشده، یا مانند انقلاب مشروطیت مسلحانه بوده یا مخفی بوده و به صورتهائی که ظاهراً ایراد نگیرند و حتی المقدور خودشان را از زندان و شکنجه و محکومیت حفظ بکنند ملازم با کشتارهای چند صد نفری هم نبوده است. ایمان و عامل دینی همانطور که گفتم همیشه وجود داشته و هیچ وقت خالی از آن نبوده است. روحانیت هم همیشه در مبارزات و انقلابهای ایران سهم اساسی داشته ولی اینطور خالص از هر دو طرف به این رویارویی نبوده است.

علاوه بر این، مرحله بالاتر و خصوصیت دیگر انقلاب اسلامی ایران این بود که محدود به مرزهای ما نشد و از طریق انعکاس در مطبوعات دنیا و توجه به آن، در دنیای خارج و حتی سیاستهای مسلط و کشورهای ابرقدرت و مخصوصاً در ملل مسلمان خیلی بیشتر نفوذ کرد، به طوری که نمایندگان و گروههای مختلفی که در این مدت می‌آمدند و تبریک می‌گفتند خیلی هایشان این مسئله را تکرار می‌کردند که انقلاب و پیروزی شما به هیچ وجه من الوجوه متعلق به ایران نیست و به همه دنیا و جهان اسلام تعلق دارد و ما از این جهت خوشحالیم و به شما تبریک می‌گوئیم و خودمان را پشتیبان و علاقه‌مند شما می‌دانیم و می‌خواهیم این انقلاب حفظ بشود، برای اینکه آزادی شما و پیروزی شما پیروزی ما و همه ملت‌های ستمزده دنیا و مخصوصاً مسلمانان است. پر یروز هم هیأتی از فیلیپین آمده بودند و همین مطلب را باز تکرار می‌کردند. در جوابشان گفتم: همین طور است که شما می‌فرمائید. اسلام اصولاً مانند همه مذاهب توحیدی— ولی خیلی وسیع‌تر و صریح‌تر و بلندتر از آنها— اصلاً دین جهانی است. به حکم خیلی از آیات و سنت‌ها و از جمله آیه «کتتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» هر مسلمانی این مأموریت و رسالت را دارد که حق را در تمام دنیا پراکنده کند، بشناساند و پیروز کند. بنابراین متعلق به همه است. پس ما مردم ایران، به این نکته و به انعکاس و اعتقاد و توجهی که افکار عمومی دنیا چه مسلمان— اعم از شیعیان و برادران اهل سنت— و چه غیر مسلمان نسبت به انقلاب

اسلامی ایران دارند و اهمیت و ارزشی که به آن میدهند باید خیلی حساس و علاقمند باشیم، و این را چیز کوچکی ندانیم. این امانت و رسالت بزرگی است که بردوش ما گذاشته شده و نباید در دنیا اشاعه پیدا کند تا طرفدار و موافق با مکتب ما، و هم ملیت ما پیدا شود. این نکته اهمیت بسیار دارد که متأسفانه با کارهایی که بعد از مرحله پیروزی شد در خارج برای ایران و انقلاب و اسلام برداشته و نظریات نامطلوبی بوجود آورد که البته تقصیر دشمنان است ولی خود ما هم بی اثر و بی تقصیر نبوده ایم.

به این ترتیب با وسعت جهانی که این انقلاب پیدا کرد و حقانیتی که داشت، ابرقدرتها هم نفع خودشان را در این دیدند که آنرا به رسمیت بشناسند. آن کسی که قبلاً از ایران شاهنشاهی متمتع تر و وسعت جهانی که این انقلاب پیدا کرد و حقانیتی که داشت، ابرقدرتها هم نفع خودشان را در این دیدند که آنرا به رسمیت بشناسند. آن کسی که قبلاً از ایران شاهنشاهی متمتع تر و مسلط تر از همه بود و بعداً بیش از همه متضرر شد اسرائیل بود، بنابراین بسیار طبیعی و منطقی است که در راس دشمنان ما و اخلال گران در کار ما قرار بگیرد. این مسلم است و می دانیم که جناحهای تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی و بین المللی اش در همه جا کار می کند. غیر از اسرائیل سیاستها و گروههایی هستند چه در داخل و چه در خارج، که بعضی از وحشت سرایت این انقلاب به داخل جمعیت، یا ملت خودشان — چون جنبه عمومی و جهانی دارد — قهراً باید موضع مخالف در برابر ما بگیرند. یا به طمع استفاده از پیروزی انقلاب و میدان وسیعی که برای فعالیتها و عملیات به نفع برنامه ها و هدفهای خودشان پیدا کرده اند، آنها هم بعد از شاه روبرو به ایران آوردند و توطئه و تشنج هایی ایجاد می کنند، در حالی که تضعیف این دولت جمهوری اسلامی به نفع آنها نیست. چرا که هم از جنبه تبلیغاتی وایدئولوژیک رسواترشان میکند و بیشتر دستشان را پیش خلق ایران و خلق جهان باز می کند، و هم ملت ما را بیشتر مصمم و مخالف و متزجر خواهد کرد. ملتی که با روح ایمان، استقبال از شهادت، و وحدت کلمه و توسل به حق در زیر پرچم لا اله الا الله و الله اکبر دیواستبداد ۲۵۰۰ ساله را به زمین انداخته، با امید و توکل به خدا ضمن حفظ وحدت و ادامه قبول رهبری مرجعیت مطلع مصمم متوکل و مؤمن باز هم جلو خواهد رفت و موفق خواهد شد و به امید خدا پرچم اسلامی را هر چه بلندتر بر فراز ایران و بر فراز جهان به اهتزاز در خواهد آورد.

خصوصیت سومی که حائز اهمیت است و باید توجه داشت. و هر سه خصوصیت ۱۴ سال بعد دوبرتبه تکرار شد. این است که برای اولین بار در تاریخ ایران روحانیت با صراحت و قاطعیت، رودر رو با استبداد شد. البته در تشیع و در ایران شیعه به استثنای بعضی موارد هیچ گاه مذهب و روحانیت و سلطنت حاکم آبشان در یک جوی نمیرفته و همکاری نداشته اند. ولی ستیزگی و مقابله رو بیا روی شدید و قاطعانه هم وجود نداشته است. مذهب

تشیع و روحانیت یک حالت بی‌نیازی، بی‌اعتنائی و بی‌طرفی و حداکثر یک نفرت درونی نسبت به سلاطین و حکومت و دولت داشته است. البته از ناحیه دولت‌ها احترامی به روحانیت به عمل می‌آمده و آنها هم مقابله رودررو خیلی کم داشتند و احترام را هم نگه می‌داشتند، اما این احترام مصلحتی بود. از طرف دیگر قیام‌های گذشته در وهله اول علیه استیلای خارجی بوده، یعنی مثلاً نهضت تنباکو که بدستور مرحوم میرزای شیرازی صورت گرفت بهیچوجه علیه ناصرالدین شاه و قاجاریه نبود. ایراد و اعتراض به ناصرالدین شاه داشت که چرا امتیاز تنباکو را بیک نفر خارجی و یک نفر احياناً ضد اسلام و غیر مسلمان داده است، و تحریم تنباکو قیامی بود علیه نفوذ و استیلای خارجی. انقلاب مشروطیت هم باز همینطور انقلابی بود که هم‌رنگ مذهبی داشت و هم‌رنگ سیاسی و ملی که علیه ظلم و ستم و بیدادگری قاجاریه مخصوصاً سلاطین و وزیر دربارش عین‌الدوله بود، ولی بهیچوجه همانطور که در قانون اساسی آن زمان آمده بود سلطنت قاجاریه و سلسله قاجاریه را از بین نمی‌برد و فقط می‌خواست آن را محدود و مشروط کند. یعنی قانون اساسی همانطور که ضامن و طرفدار و حافظ اسلام و طرفدار آزادی و استقلال بود، طرفدار سلسله قاجاریه هم بود، منتهی به صورتی که تحت قانون و مقرراتی درآید. همچنین قیام مصدق برای ملی کردن نفت همانطور که میدانید بر مبنای روی این عقیده و این تجربه بود که مادامی که انگلیسیها روی شرکت نفت انگلیس و ایران دست دارند و از طریق این شرکت در تمام شئون مملکت دخالت می‌کنند و از طرف دیگر منافع شرکت نفت انگلیس-ایران اقتضاء می‌کند که از صدر تا ذیل حکومت را در دست داشته باشند، ایران روی خوش نخواهد دید. پس باید این نفت ملی شود و دست شرکت انگلیس-ایران و سیاست استعماری انگلستان از ایران کوتاه شود. مرحوم دکتر مصدق مخالفت که نداشت هیچ، بلکه طرفدار هم بود منتهی با این شعار که شاه باید در رژیم مشروطیت سلطنت کند نه حکومت و غرض اصلی کوتاه کردن دست آنها بود و باینترتیب خواستار استقلال و آزادی ایران از طریق خلع پادشاهی خارجی بود. البته وقتی که ما می‌گوئیم مصدق لبه تیز حمله‌اش به سلطنت و به استبداد نبود چیزی از خدمات و عظمت و ارزش فعالیت و عمل مصدق نمی‌گاهیم، عظمت و ارزش شخص مصدق و خدمات او در تاریخ ثبت شده و هیچ وقت زدوده نخواهد شد. در زمان و مکان و شرایطی که برفکار عمومی ایران حاکم بود، همان اندازه هم که مصدق می‌گفت: شاه باید سلطنت کند نه حکومت، این شعار بسیار متهورانه و مترقیانه بود. مردم آن زمان حقیقتاً انگلستان را مقصر و اساس بدبختی و بیچارگی می‌دانستند، یعنی تصور می‌کردند یگانه دشمن ما استعمار خارجی است، نسبت به شاه اگر هم می‌خواستند نظر بدی داشته باشند، این بود که او را یک آدم بی‌ارزش و بی‌عرضه و دست‌نشانده و ساخته و پرداخته استعمار خارجی می‌دانستند. ولی در جریان خلع پادشاه برداشته شد و حقیقت آن خبث طینت و باطن استبداد عملاً ظاهر شد و رفته رفته افکار و



نظریات نسبت به شاه برگشت. یعنی می‌توانیم مصدق را هم قهرمان مبارزه با استعمار یا استیلای خارجی بدانیم و هم پیش‌آهنگ و گذارنده اولین سنگ بنای مبارزه با استبداد. برای اینکه عمل او باعث شد که شاه و استبداد، ماهیت و حقیقت خود را نشان دهند. مصدق هم قهرمان مبارزه با استیلای خارجی و هم پیش‌آهنگ مبارزه با استبداد بود، و هم پرچمدار و پایه‌گذار مبارزه‌ای جهانی شد. یعنی چنانکه می‌سدانید ملی شدن نفت از مرزهای ایران خارج شد و به ممالک تحت فشار و تحت استعمار سرایت کرد. به دنبال ملی شدن نفت در ایران خیلی چیزهای دیگر در ممالک زیر استعمار ملی شد، اما استبداد و استعمار شکست خورده با هم متحد شدند و حکومت ملی مصدق را سرنگون کردند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد (چون من مجبورم با اشاره و به سرعت رد بشوم برای اینکه این زنجیر حلقه‌های مختلفش روشن بشود فقط اشاره می‌کنم، قضیه روشن است) بلافاصله نهضت مقاومت ملی بمنظور نشان دادن وفاداری ملت به مصدق و نهضت او که یک نهضت ملی و عمومی بود تشکیل شد، تا هم به دنیا بگوید که کودتای ۲۸ مرداد بر خلاف آنچه که نشان دادند به هیچ وجه کودتای طبیعی و از ناحیه مردم و پابره‌ها و بیچاره‌ها وضعفا نبوده و حکومت مصدق در نظر همه مردم ملی و متعلق به مملکت ایران بوده است و بعد هم ایجاد تشکیلات بکند و شعار اصلی و لبه تیز حمله را علیه استبداد قرار بدهد. بعدها در ۱۳۳۹ که دولت بنا به مصلحت خود و توصیه و دستور اربابان خارجی اعلام آزادی انتخابات کرد، جبهه ملی تشکیل شد که شعارش وفاداری به حکومت قانون بود. از درون جبهه ملی نهضت آزادی بوجود آمد که هم وارث نهضت مقاومت ملی بود و هم فرازنده و بلند کننده شعار شاه سلطنت کند نه حکومت، (که در آن زمان شعار بسیار خطرناک و موجب زندان افتادن و شکنجه دیدن بود) و لبه تیز حمله‌اش خیلی شدیدتر از گذشته و زمان نهضت مقاومت علیه استبداد شد. در اینموقع استبداد بعلاوه استیلای خارجی، برای مات کردن حریفان مسلمان و ملی و دستجات و جمعیت‌های چپ و یا مارکسیست و یا غیر مارکسیست. که حتی زودتر متشکل شده و تقریباً همه در جبهه مخالفت با استعمار یا استبداد بودند، آن برگ بخیال خود برنده را بزمین زد و انقلاب شش ماده‌ای به اصطلاح شاه و ملت و رفراوندوم کذائی را بوجود آورد. یعنی تزویر و تجاوزی که برای تحکیم تسلط خودش لازم میدید. والا همه می‌دانستیم که اینها دروغ است و دنباله همان برنامه‌ها و سیاستها است. در این موقع بود که روحانیت با صراحت و تشکل بیشتر وارد معرکه شد. البته قبلاً نیز چه در مشروطیت و چه در ملی کردن نفت و چه در نهضت حضور و وجود داشتند. در کمیته اجرائی نهضت مقاومت ملی سه روحانی (از همان کسانی که در دوره مصدق هم همکاری داشتند و حتی وکیل مجلس هم بودند) وجود داشتند که از مؤسسين و گردانندگان نهضت

مقاومت ملی بودند. اما این بار بصورت دسته جمعی وارد شدند. در حوزه قم، روحانیت در برابر این تزویر و تجاوز و تسلطی که شاه انجام می داد قیام کردند و بطور علنی و آشکار وارد معرکه شدند. در این میان فرد شاخص و مرجع عالی مقام و عالی قدری که با صراحت و قاطعیت و امید و توکل و اطمینان بیشتر، اساس حمله را، علیه شخص شاه و استبداد و سلطنت قرار داد، همانطور که می دانیم و افتخار می کنیم آیه الله العظمی خمینی بود، ندای ایشان مورد اجابت غالب مردم مخصوصاً قشرهای متدین قرار گرفت و دستگاہ هم بزودی دید که هیچ گونه راه سازشی وجود ندارد، بنابراین اقدام به زندان و تبعید ایشان نمود. با تبعید این مرجع تقلید سرسخت متوکل و مومن مسئله که تمام نشد هیچ، بلکه وارد مرحله خیلی جدی تر و اساسی تر گردید. ابتدا بصورت ملایم و تقریباً زیرزمینی و خفیف، ولی دیری نگذشت که ۱۴ سال بعد به اوج خود رسید. در ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، ۱۵ خرداد در صحنه وسیعتری از ایران تجدید حیات کرد و ورق تازه ای در تاریخ ایران و جهان باز شد، با همان خصوصیات که ۱۵ خرداد ۴۲ داشت. یعنی رودرروئی قاطعانه با استبداد، با دست خالی و قبول شهادت و محرومیت، با رنگ کاملاً اسلامی، به صورت انقلابی، و سرهبری مرجع دینی. این انقلاب بشکر خدا و به همت مردم ایران به پیروزی رسید. در حالی که تمام دستجات و صفوف مبارز زیر پرچم واحدی، خواهان و رای دهنده به جمهوری اسلامی شدند.

باز هم اگر راجع به این انقلاب و وسعتش بخواهیم صحبت کنیم باید بگوئیم این انقلاب تنها علیه استبداد عمل نکرد، شاه مجبور شد فرار کند و تخت و تاجش واژگون شد و آن نظام از بین رفت. چرا؟ یکی از دلایل و موجباتش این بود که قبل از فرار شاه و قبل از رها کردن تخت و تاج و فرار از ایران افکار عمومی دنیا، دنیای غرب و شرق (به اصلاح خودشان) هم عوض شده بود و تحت تأثیر حقانیت و مظلومیت انقلاب که دو حربه و دو پایه اساسی تشیع است قرار گرفته بودند. از چیزهایی که تشیع را در دنیا حفظ کرده و نضج و وسعت داده و به پیروزی جهانی هم خواهد رساند

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## کارمندان ودستگاه دولت

(۵۸/۴/۱۴)

خواهران و برادران، بزرگترها و کوچکترها، کارمندان دولت در داخل یا خارج، همه را گفتم که دیگر گله گذاری نباشد! درجه دارش را هم بگویم، همافرش را هم بگویم، نیروی زمینی اش را هم بگویم. نیروی هوایش را هم بگویم، نیروی زیرزمینی اش را هم بگویم، روی زمینی اش را هم بگویم.

از دفعه گذشته که راجع به جهاد سازندگی گزارش دادم تابحال بیش از دوهفته گذشته است. خوب— شخصاً خیلی میل داشتم و دلم میخواست که زودتر خدمت شما برسم و صحبت بکنم.

کار بسیار مشکل است، برای این که اگر از مسائل و مشکلات درددل کنم میگویند چرا نق میزند! اگر حقایق را پوست کنده بگویم— میگویند چرا دیکتاتور شده! ولی معذک ضرورت دارد و باید با مردم و با ملت صحبت کرد و مسایل را درمیان گذاشت. برای این که بارها گفته شده همین ملت و همین مردم و تمام طبقات و قشرها بودند که انقلاب کردند. شهید دادند و زحمت و محرومیت کشیدند و همین ها هستند که باید آنرا به مرحله نهائی و مطلوب برسانند. پس باید با اینها صحبت کنیم، با اینها درمیان بگذاریم، برای این که بپذیرند و کمک و همکاری کنند.

مطلب امروز نه زیاد تازگی دارد نه زیاد جالب است، اما ضرورت دارد. برای این که از مسائل و مشکلات روز ما شده و باید گفته شود، و آن رابطه بین مردم و ملت از یکطرف و کارمندان دولت و دستگاه دولت از طرف دیگر است که متأسفانه آنطور یکه باید و شاید این رابطه جانیافتاده، سهل است در دسر و اشکالاتش بیشتر هم شده است.

علیرغم آن سخنرانی دودفعه پیش که گفتم: «کارمندان دولت حالا نوبت شما است و باید انقلاب کنید». آن انقلاب مورد انتظار را نکردند و در دستگاه های دولتی کار خوب

پیش نمی‌رود. حتی در بعضی دوائر و قسمت‌ها بازده کار و پیشرفتش نسبت به دوازده ماه قبل یعنی زمانی که دولت ملی و اسلامی و انقلابی هم روی کار نیامده بود کمتر است. پرحرفی هست، توقع زیاد با بیچ‌بیچ کردن‌ها و احیانا و خدای نکرده توطئه. از طرف دیگر از ناحیه مردم و ملت (ببخشید که می‌گویم مردم و ملت، قسمت عمده‌ای از کارمندان هم از ملت هستند. خیلی از کارمندان دولت وقتی حرف می‌زنند یا اینطرف می‌زنند در سطح ملت و بزبان ملت حرف می‌زنند و از ملت خودشان را حساب می‌کنند. حالا کارمند پائین، وسط یا بالا فرق نمی‌کند، همه جور هست. ابراز محبت که نسبت به کارمندان دولت نمی‌شود هیچ، یک نوع بی‌اعتنایی و دل‌سردی و ابروترش کردن هم می‌کنند و به ما خرده می‌گیرند. از اینجا من وارد مشکل می‌شوم که چرا دولت باز همان افراد و همان کسانی را که قبلا هم در این پست‌ها بوده‌اند و اسباب کار و آلت دست، یعنی وسیله فشار و ضرر و فساد بوده‌اند همانها را گذاشته و اینها را بیرون نمی‌کند، پدرشان را درنمی‌آورد، اخراجشان نمی‌کند؟ و پاکسازی نمی‌کند؟ خلاصه از یکطرف بی‌لطفی، از یکطرف هم بی‌مهری! و هردو دولت بیچاره را می‌کوبند! یعنی آخر سر دعواها معلوم می‌شود سرلحاف ملانصرالدین است.

و دو دسته، چه مردم و انقلابیون و مبارزین و چه دولتی و کارمند و کارگر سردولت را میکوبند! هردولت و هر دستگاهی که روی کار بیاید با این مسئله مواجه است و آن تعیین تکلیف تشکیلات دولتی است که هم ذی‌روح دارد (کارمندان) و هم غیر ذی‌روح یعنی تشکیلات و تاسیسات و وسائل.

حالا از کجا این مشکل پیش می‌آید؟ دستگاه دولتی ساخته و پرداخته نظام کهن است (۲۵۰۰ سال استبداد و مخصوصا این پنجاه و چند سال اخیر). رضاشاه و محمدرضا شاه هر ظلمی، ستمی، دزدی، فجایعی، فشاری، فساد می‌داشتند بوسیله دستگاه دولت بود که انجام می‌دادند. بنابراین همینطوری بطور طبیعی و موروثی یک حالت وحشت و نفرت و بی‌میلی در مردم نسبت به دولت پیدا شده. دولت و دولتیان. طبیعی است ایرادی هم نیست و آنقدر هم شدید است که نسبت به خود ما یعنی وزراء و کسانی که هیات دولت را تشکیل می‌دهند هم وجود دارد. با اینکه همه می‌دانند که ماها اگر نگوئیم همه ولی غالب مطرودین دستگاه گذشته بوده‌ایم. ما به زندان افتاده‌ها - بیکاره شده‌ها - اخراج شده‌ها - کتک خورده‌ها و بعضی از وزراء - شکنجه دیده‌های همین دستگاه دولت و نظام گذشته بوده‌ایم. ولی چون در راس دولت قرار گرفته‌ایم نظرها و چشمها و دلها و دیده‌ها با ما الان یک جور دیگر است. ولی از طرف دیگر ماموریتی که بما داده شده، بلحاظ ماموریتمان نمی‌توانیم دستگاه دولت را که یک قسمت زنده و ذی‌روحش کارمندان هستند ندیده بگیریم و مدافعش نباشیم. باید هم مدافعش باشیم و باید از آن در عالم همکاری استفاده کنیم. غیر از این هم نمی‌شود.

دولت تا آنجا که میتواندست بخودش فشار آورده، آنچه دوست و آشنا و رفیق و همکار که سابقه مبارزه و مدیریت در آنها بوده جمع کرده ایم وعده ای را آورده ایم ولی اینها عده خیلی کمی هستند بعلاوه بیشتر کسانی که ما آورده ایم ناوارد هستند و مطلع نیستند و تخصص ندارند. اینست که ما هر جا دست میزنیم نمیشود. این با میل و رغبت نیست که من برادرزاده ام را معاون خودم کردم یا دامادم را در یک جایی بکار گماردم. آن روزنامه که برمیدارد جدول درست میکند که ملاحظه کنید چطور قوم و خویشان خودشان را آورده اند چقدر باید بی حیا باشد.

ما باین درنه پی حشمت و جاه آمده ایم. ما نیامدیم، شماها ما را کشانیدید. شماها ما را خواستید. داماد من از اینجا حقوق نمی گیرد. برادرزاده ام ۵ ماه است برای من کار میکند معاون من است. آنموقع که آقا هنوز در نجف تشریف داشتند در یک شرکتی بود حقوق حسابی میگرفت و کار آن شرکت را انجام میداد. آن شرکت این را بما هدیه داد اینهم خودش را بملت و دولت هدیه داده است. اگر ما میرویم اینها را میآوریم چون کسی را نداریم و هر کسی را که میآوریم عیب روی آن می گذارند و ایراد می گیرند.

ما نمی توانیم برای فرماندهی لشکر مثلا از طلاب قم بیاوریم. یا برای عمل جراحی یا کار در روی کامپیوتر یک غیرمتخصص را بیاوریم. حتما باید از ارتش و شهربانی بیاوریم. حتما متخصصینی را که خبره این کار هستند باید بیاوریم. چاره ای جز این نداریم. آنوقت میگردیم یک رئیس شهربانی پیدا می کنیم یا یک فرمانده هنگ پیدا میکنیم بلافاصله دادگاههای انقلاب و کمیته ها راه می افتند همین شخص را توقیف میکنند! در بحبوحه حمله و دفاع! یا یک رئیس شهربانی انتخاب می کنیم فوراً طومارها علیه او براه می افتد.

اگر ما بخواهیم کاری انجام دهیم و چرخهای اقتصاد و نظامی و سیاسی و اداری مملکت را براه بیاندازیم چاره ای جز این نداریم. مگر اینکه بگوئید نه اشکالی ندارد یک سره بنشینید قصایب کنید! انقلاب کنید! بگیرید و ببندید، بزنید بکشید و مصادره کنید، بسیار خوب اما همینکه ارزاق گران میشود یا فلان کارخانه میخوابد یا برق قطع میشود یا حقوق کارمند نمیرسد یا پاداش کارگران پرداخت نمیشود، همانهایی که میگویند چرا انقلاب نمی کنید! همانها ایراد می گیرند. یکدفعه گفته بودم اگر ما اینها را کنار گذاشته بودیم گرداندن چرخهای مختلف مملکت ممکن نمیشد. فرض کنید در گنبد یا کردستان خبری میشود، اگر بنا است کاری بکنیم آن کار را باید با اینها انجام دهیم، باید با همین کارمندان دولت انجام داد. گرفتاری بزرگ ما همین مسئله است. مرتباً شوراها را کارگری راه می افتند و میروند توهین به مدیران وزارت نیرو میکنند و فحش میدهند، آنها را طاغوتی میدانند. بعد نامه مینویسند، رسیدگی که میشود می بینیم چهارتا امضا شده یکی امضای رئیس رستاخیز

گذشته همین وزارتخانه است، دیگری هم مامور ساواک و آن یکی هم چیز دیگر و متاسفانه مقامات هم باینها حق میدهند.

دیروز عده‌ای مقابل نخست‌وزیری جمع شده بودند؛ وقتی گوش دادم دیدم یک چیزی مثل آهنگ می‌خواندند. یکی میگفت وزیر دفاع، یک‌عده دیگر میگفتند طاغوتی است! وزیر دفاع چه کسی است؟ او کسی است که رئیس ستاد دکتر مصدق بود که شاه در هر رهگذر و در هر صحبتش باو فحش میداد، کسی است که طاغوت او را به ۳ سال زندان محکوم کرد. اما اینها که میگفتند وزیر دفاع طاغوتی است چه چیزی میخواستند؟ اینطور که گزارش دادند اینها کارمندان روزمزد وزارت دفاع بودند که تقاضا داشتند کارمند رسمی بشوند و وزارت دفاع هم این کار را نکرده است.

از زمانی که انقلاب ما در آن مرحله منفی و واژگونی رژیم گذشته بخواست خدا و بهمت مردم و رهبری امام پیروز شد، دشمن (که البته بیشتر توجه من بداخل است تا بخارج و خارج هم هر کار بکند از طریق ایادی داخلی انجام میدهد) تحریکات زیاد انجام میدهند. هفته به هفته و چند وقت به چند وقت پرده عوض میکنند، نقشه عوض میکنند، یک مدت پاسدارگشی، یک مدت افرادی را در لباس کارگری (گاهی وقتها حتی لباس کارگری هم نداشتند! خیلی شیک هم بودند)، روزی صد و بیست تومان به آنها پول میدادند که بیایند اینجا جمع شوند تظاهرات کنند. بعنوان این که ما بیکاریم! و وقتی از کوره‌پزخانه می‌آمدند و می‌گفتند دو بیست نفر شما را ما می‌خواهیم بفرمائید، اینها میگفتند نه ما پول داریم، بما پول میدهند ما کار نمی‌خواهیم. یک مدت این بساط بود یک مدت علیه حجاب بود، ضد حجاب مثلا تعصب. حالا فعلا یک هفته‌ای هست یک موج عظیم تحت عنوان این که کارمندان دولت کارمندان طاغوتی و ساواکی رژیم هستند و دولت اینها را سرپست هایشان گذاشته و ما نمی‌خواهیم چهره اینها را ببینیم و همه جا اینها هستند که میبرند و می‌چاپند، تحت این عنوان تجمع‌ها، تحصن‌ها، توهین‌ها، مزاحمت‌ها، حتی کارشکنی‌های خیلی عجیب میشود. و این را من می‌گویم برای این که ملت و کسانی که معتقد و علاقمند و مسئول انقلاب هستند گوش‌های دستشان بیاید که این از کجا آب میخورد.

ما را متهم میکنند که شما تغییری نداده‌اید. یک آقای روحانی بزرگواری که من نه تنها لذت می‌بردم و افتخار می‌کردم، بلکه کیف می‌کردم (عده‌ای از دوستان و بنده) که مثلا برویم در آن شهرستان و ایشان را در آن اطاق بزرگشان که یک هشتی ساختمان قدیمی و جای خنکی داشت ملاقات کنیم و زانوی ادب بزمین بزنیم و فرمایشاتشان را گوش کنیم و به ایشان هم نهایت امید و اعتماد و افتخار و احترام داشتیم. از جایی که دل آدم بدرد میاید

دیشب در تلویزیون و روز قبلش در روزنامه دیدم این حضرت بزرگوار، نمی دانم بگویم یا چه بی لطفی، بی انصافی، بی اطلاعی میگویند دولت اصلاً کاری نکرده! مهره‌ها را جابجا کرده است. چقدر بی انصافی می‌خواهد. غیر از وزراء و معاونین، معاون نخست وزیر در امور انتقال که کارش سرپرست معین کردن و سرو سامان دادن به شرکت‌ها و ادارات وابسته بود در این مدت برای شرکت نفت، پتروشیمی، گاز، سازمان زنان، دفتر فرح، حزب رستاخیز، سازمان خدمات شاهنشاهی سابق (که شده سازمان خدمات اجتماعی)، ذوب آهن و ذوب مس مسئول تعیین کرده. در مملکتی که قحط الرجال است و نیروی انسانی پیدانمیشود شاید دو بیست نفر برای اینها ما معین کرده و فرستاده‌ایم همچنین روسای دانشگاه‌ها همه عوض شده‌اند.

در سطح معاونین وزارت‌خانه‌ها هفتاد درصد عوض شده‌اند. سفرای صد درصد عوض شده‌اند. استانداران صد درصد عوض شده‌اند. همان آقای که آن فرمایشات (نمی دانم اسمش را چه بگذارم) فرمودند؛ اولاً استاندارشان کسی است که خودش معین کرده‌اند و ما فرستاده‌ایم. فرماندار آنجا تازه است، رئیس ژاندارمری اش تازه است و رئیس بهداری اش تازه است و بسیاری روسای دیگر.

اینجوری مرا مستاصل کرده‌اند، یعنی دست و بال این دولت را این طرز فکر و این روحیه بسته و می‌بندد. ما خیلی پست‌ها را عوض کرده‌ایم در وزارت بهداری تمام روسای مناطق عوض شده‌اند در دانشگاه که همینطور میدانید.

دوم میگویند ما مخالف پاکسازی هستیم! چرا مخالف باشیم؟ خیلی پاکسازی کرده‌ایم ولی مخالف چکی عمل کردن هستیم.

هیچ چاره‌ای غیر از این نداریم، به سه دلیل: دلیل اول اینکه کارمندان دولت چه به لحاظ کمیت و چه بلحاظ کیفیت، یک عده قلیل بی ارزش بی خاصیتی نیستند. حتی در پیامهای گذشته‌ام گفته بودم وقتی در بین مبارزین و انقلابیون و روشنفکران نگاه کنیم باز اکثریت آنها در همین کارمندان دولت‌اند و اعتصاب را هم اینها کردند. این کارمندان علاوه بر اینکه در مبارزه، در انقلاب، در محرومیت، در اعتصاب، در خدمات شرکت کرده‌اند آنها هم که نکرده‌اند آنها هم بالاخره فرزندان همین آب و خاکند، هیچکس حق ندارد بگوید بدلیل اینکه من در انقلاب شرکت کرده‌ام یا مثلاً پسرخاله‌ام کشته شده اختیار با من است. تو چون کاری نکرده‌ای حق هیچی نداری. اینها همه ایرانی هستند، فرزند این آب و خاکند و همه حق دارند و باید اینها را ما ایرانی بدانیم، مسلمان بدانیم. مسلمان هم نباشند باز ایرانی هستند و حق دارند.

حضرت امیر وقتیکه خلیفه شدند اکثریت قریب به اتفاق بیعت کردند و عده خاصی هم از بیعت امتناع کردند. معذک علی باندازه سر سوزن و یک خشخاش از جیره آنها نکاست و آنها را محروم از مسلمان بودن و عرب بودن و زندگی کردن نکرد.



دلیل دوم اینستکه کارمندان دولت در مجموع و متوسط کالای بی ارزش و پیش پا افتاده‌ای نیستند. سالهاست وقت صرف شده، سرمایه بکار رفته تا این عده را تربیت کرده‌اند در بین آنها اشخاص متخصص مطلع و با تجربه با صفت و ارزنده فوق‌العاده زیاد است. این چیزی نیست که ما حق داشته باشیم بگوئیم ما میگذاریمش کنار و اخراجش میکنیم. مضافاً اینکه نمیتوانیم خرجش را ندهیم و یا حقوقش را ندهیم. همین شعر عامیانه است که میگوید: آس خالته بخوری پاته نخوری پاته!! کارمندان دولت بد باشند، خوب باشند هرچه باشند اینها بیخ ریش دولت و ملت بسته‌اند و نمیشود آنها را بیرون کرد.

اکثریت با خوب‌هاست حتی آنها هم که کم کاری می کنند خیلی از آنها هم در مبارزه مشارکت داشتند.

اکثریت میخواهند نان بخورند و زندگی کنند، حالا اقتضای نان خوردن، خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو. بستگی دارد که چه باشد. بعلاوه باز هم من در جهت خوش بینی و دفاع از مردم و انسان، از این مخلوق خدا، همیشه هم اینطور نیست که همه برای آب و نان و مقام باشد. محیط وقتی عوض شود، شرایط عوض شود، حاکمیت عوض شود، ارباب عوض شود. افراد هم عوض میشوند. این را قبلاً هم گفته بودم. اما خوب عده‌ای هستند که اینها خبیث بالفطره و اصلاح‌ناپذیر فاسد هستند. اینها را نباید کاری بهشان داد. باید مراقبشان بود. مراقب همه باید بود، همان خوب خوبه‌اش را هم باید مراقب بود. هیچوقت ما نمی‌گوئیم که اعتماد صددرصد، اما معذک دربارہ اینها هم ببینید قرآن چه میفرماید: به بر خطاب میکند... به آن دشمن‌ها، به آن قریشها، به آن کفار، به آنها که همه جور پستی و ظلم و فشار و جنایت به خرج داده‌اند بگو که اگر دست برداشتند، کنار نشستند، آنچه قبلاً کرده‌اند بخشیده شد. البته اگر برگشتند و باز از آن کارهای بد خواستند بکنند آنوقت سنت قبلی خدا حاکم است.

در هر حال بطور خلاصه در رابطه ملت با کارمندان دولت، با هیئت دولت، با دولتیها، با این دستگاه دو برنامه میتواند وجود داشته باشد: یکی برنامه سرکوبی و توجه بگذشته و تصفیه کردن و از بین بردن کسانی که به نحوی از انحاء مرتکب خبط و خطا و جرم و جنایت و چپاول و غارت و کشتار و خیانت شده‌اند، این همانست که در سخنرانی‌های اوایل (شاید دوسه ماه پیش) گفته بودم. این ارتجاع است، این بازگشت بعقب است، این درجا زدن است. اما خوب، بعضی‌ها می‌پسندند اشکالی ندارد.

برنامه دوم اینست که ببینیم الان چه احتیاج داریم و حال را نگاه کنیم. و سازندگی بکنیم آنوقت ببینیم این سازندگی چه مصالحی احتیاج دارد: آجر، آهن، فرش و مبیل و آنوقت برویم درصدد نخبه کردن، انتخاب کردن، اصلاح کردن، انطباق و احیاناً تصفیه‌هایی که لازم باشد.

تا اینجا راجع به آن قسمت ذیروح و زنده دستگاه دولت بود. اما دولت یک چهره دیگر هم دارد و آن تشکیلات و تجهیزات است. بنده به سهم خودم این اعتراف را میکنم که در این مدت چهار یا پنج ماه هر قدر جلو میرویم و فرصت دیدار و اطلاع و اکتشاف بعمل می آید روز بروز هم وحشتم، هم اعجابم و هم تحسینم نسبت به این دستگاه عظیم دولت زیادتر میشود. اگر نگویم هر روز، هر هفته جاهایی را کشف می کنیم. دریائیت از آدم، از مسائل، از سرمایه، از تشکیلات، از امکانات و از قدرت مثبت یا منفی. فرض کنید تسلیحات ارتش که چه عظمتی دارد. نیروگاه های آبی و بخار و گاز، نیروگاه های اتمی و شرکت های ملی نفت و پتروشیمی و گاز، سازمان ذوب آهن اصفهان، مس سرچشمه، شبکه سراسری برق.

وقتی من فرانسه درس میخواندم بعضی وقتها که مشغول گردش و دوچرخه سواری بودم از زیر این خطوط فشار قوی که رد میشدم آهی میکشیدم و پیش خود میگفتم مملکت ما هم آیا چنین چیزهایی میتواند داشته باشد. شبکه مخابرات ماکروویو، ماهواره، سازمان استخدامی کل کشور که اصلاً دولتی است، وزارتخانه ایست، از وزارتخانه هم بزرگتر است، موسسات تحقیقاتی متعدد و مجهز، دانشگاهها، سازمان رادیو تلویزیون و کشت و صنعت کارون، نیشکر اهواز، موسسات کشاورزی و صنعتی وابسته به ارتش، بنیاد پهلوی (که به غلط اسمش را گذاشته اند بنیاد علوی، این بنیاد، بنیاد پهلوی است، بد است بگذارند بنام او باشد، چرا انقدر مرض اسم عوض کردن داریم! بنیاد پهلوی مال پهلوی بوده. خدا لعنت کند کسی را که این بنیاد را بوجود آورد)

بگذارید این لعنت روی آن باشد. دزدی و کثافت کاری در این دستگاه خیلی شده است، باجهائی که داده شده، طرحهای غیراقتصادی، حالا اگر از این دریچه نگاه کنیم باید مداد قرمز را برداریم و یک خط بطلان روی همه دستگاه دولت بکشیم و یک عمل انقلابی انجام بدهیم و آنچه خارجی هست بیرون کنیم و روابطمان را با خارجی ها قطع کنیم. البته خیلی از قراردادها باید لغو شود و این کارها را کرده ایم. اما همه طرحها و تاسیسات بد نبوده و بطور کلی میتوانم بگویم که اساس (لااقل در اسم و مقدمه) تقریباً تمام تجهیزات و تاسیساتی که شده یک علت وجودی و خدمتی داشته، منتها به بهانه این کارودر سایه آن لغت و لیس های خودشان راهم میکردند.

طرحهایی هست که خیلی هم پیشرفته است ولی بنظر میاید به احتمال قوی نه تنها اقتصادی نباشد بلکه به ضرر سلامتی مملکت هم باشد.

مثلاً نیروگاههای اتمی، سرمایه گذاریها و وام های عجیب و غریبی که شرکتهای خارجی داده شده. آنچه در اسرائیل بوده، در آفریقای جنوبی بوده و امثال اینجور جاها بوده،

ما ادامه ندادیم و ادامه هم نخواهیم داد. اما همه طرحها هم اینجور نیست، همه تاسیسات بد نبوده بطور کلی من این را میتوانم بگویم که اساس (لااقل در اسم و مقدمه) تقریباً تمام این تشکیلات و تاسیسات و تجهیزات علت وجودی و منطق و خدمتی داشته منتها به بهانه اینکار و در سایه آن لغت و لیس خودشان را هم می‌کردند. گاهی وقتها آن چیزی را هم که باید مثلاً ده درصد بخورند ۳۰۰ درصد می‌خورند ولی بالاخره یک ضرورت لازمی در کار بوده است ولی در هر حال سرمایه ما رفته یک چیزی هم بوجود آمده که یا در حال بهره‌برداری است و یا با یک مقدار خرج کردن، با یک مقدار کار کردن جوابگوی احتیاجات و ضروریات مملکت میشود. و مهمتر از همه اینست که ۲۰۰۰ نفر، ۵۰۰۰ نفر، ۲۰۰۰۰ نفر، ۷۰۰۰۰ نفر کارمند و کارگریخ ریش اینجا بسته‌اند که نمی‌توانیم و نباید اینها را بیکار کنیم. آنجا هم اشکالات است، آنجا هم باز کارگرها نمی‌گذارند، آنجا هم باز بعضی کارفرماها بدلیل اینکه اشتباهی در کار بوده، لغت و لیس وجود داشته میگویند درش را ببندیم.

همین شبکه سراسری برق که گفتم ده‌ها و شاید صدها و میلیارد تومان خرج شده اساساً اصلاً بعقیده خیلی‌ها و از جمله خود بنده (بدون اینکه حساب دقیق بکنم) بنظر می‌آید که غلط باشد. در کشوری که جمعیت آن کم است. کویرهای فرسخ اندر فرسخ، شهرهای کوچولو کوچولو آن را از هم جدا می‌کند یا کوهستان است، در اینجا قاعدتاً برق سراسری و شبکه‌ای کشوری نباید وجود داشته باشد که مثلاً در سد دز یا سد منجیل فلان قدر برق تولید بکنند ۵۰۰ فرسخ دورتر مصرف شود. آنقدر مس مصرف می‌شود، آهن مصرف می‌شود، پسه‌های ترانسفورماتور باید کار بکند تا در آنجا چهارتا چراغ روشن بشود. بنظر می‌آید صحیح‌تر برای کشوری مثل ایران نیروگاههای متفرق و محلی باشد و واحدهای خیلی راحت‌تر - توربین بخار - توربین گاز و موتور دیزل که هم اقتصادی‌تر است، هم عملی‌تر و بعد یک‌دفعه تمام مملکت یا یک منطقه بزرگ خاموش نمی‌شود. اما آیا بدلیل اینکه این در اساس غلط بوده و به نیت رشوه و سوء استفاده بوده یا از این قبیل آیا ما باید متوقف کنیم و بگوئیم ما دیگر احتیاجی نداریم و می‌خواهیم برویم به سراغ کسانی که خیانت کردند و یا برگردیم بگوئیم آقا این غلط بوده؟ بینداز دور. از سر حرکت از نو! حالا بیائیم آن فکر صحیح را که نیروگاههای محلی و اختصاصی است انجام دهیم. و از این قبیل تاسیسات و طرحها در مملکت خیلی زیاد است و ما مجبوریم هم تمامشان بکنیم و هم اگر تمام شود حفظشان بکنیم. نگهداری بکنیم، بهره‌برداری بکنیم، اگر تمام نشده هشتاد درصد است، نود درصد است هفتاد و پنج درصد است این را به پایان برسانیم.

فکر این که قرارداد را با طرف لغو کنیم. از سر باید بیرون کنیم. آنهایی که شعار بلندند بدهند این را نمیدانند، آنهایی که در روزنامه مقاله مینویسند، آنهایی که طبیعت نشناخته و مریض ندیده هستند خیلی راحت میگویند: آقا این قراردادهای طاغوتی، قراردادهای دزدی یا

امپریالیست و فلان را لغو کنید!! قراردادهای فقط با امپریالیستهای غربی نیست، با خیلی جاها بسته شده؛ چنان پهن خوان کریم گسترند - که سیمرغ در قاف روزی برد. شاهنشاه سابق که ادعای شاهنشاهی جهان داشت بهمه میرساند. هیچ اختصاص به غرب نداشت. او بود و جهان - او بود و دنیا. میگویند اینها را لغو کنید غافل از این که طرف آنقدر ابله و احمق نیست، میگویند رندجائی نمیخواهد که زیرش آب دربیاید! اول پولها را پیشاپیش گرفته اند. اگر یک قدری مانده باشد این یک قدری که مانده ۵ درصد یا ۱۰ درصد بهای بقیه کارهاست - منفعت دست آنهاست اگر بگوئیم قرارداد لغو، حاضر است همان رشوه‌هایی که به آنها میداد به ما هم بدهد برای آنکه از تحول و تحویلش راحت میشود - از تعهد یکسال ضمانت یا دو سال ضمانتش راحت میشود و بعد هم جریمه‌ها را میگیرد!! ریش ما دست آنهاست، پول ما دست آنهاست. به محض این که گفتیم نه، یا دیر دادیم از وجوهاتی که آنجا هست بر میدارد. حالا علاوه بر این که آبروی ما را در دنیا میبرد اعتبارات ما را هم میبرد. من این حقیقت را بگویم شاه رفت، دستگاهش هم رفت ولی ملت و مملکت هنوز اسیر رژیم طاغوتی شاهنشاهی استبدادی است.

عملا مملکت ایران چه ما در رأسش باشیم چه دیگری، سالهای سال در اسارت رژیم طاغوتی شاهنشاهی است. این حقیقت است، سرمایه‌هایی که داده‌اند، قراردادهایی که بسته‌اند، روابطی که داشته‌اند طرحهایی که پیاده کرده‌اند چیزهایی که ساخته‌اند، این نظام کارمندی و استخدامی که بوجود آورده‌اند، این دستگاه پانصد درصد تورم کارمندی، در روزنامه خیلی آسان است، در میتینگ خیلی آسان است بگوئیم انقلاب بکنیم، اینرا همینطور که توضیح دادم نمی‌توانیم از بین ببریم - ما خواه ناخواه اسیر آنچه شده هستیم، ذوب آهن اصفهان را نمی‌توانیم یک توپ بگذاریم، یک بمب بگذاریم، منفجرش بکنیم - مس سرچشمه را نمی‌توانیم بگوئیم شتر دیدی ندیدی! ما مس نداریم، نیشکر اهواز همینطور، پتروشیمی بندر شاهپور (شاید اسم دیگری برایش گذاشته باشند)، همینطور وقتی که پلی روی رودخانه نیست اگر شخصی بخواهد عرض رودخانه را طی بکند (حالا با شنا یا سوار اسب یا با کرجی)، اگر جهت خلاف آب را بگیرد میغلطد آن کرجی هم غرق میشود. اگر در جهت خود آب برود بکلی پرت میشود پس چکار میکند؟ میرود صد قدم، دو یست قدم (بسته به سرعت آب و عرض رودخانه) بالاتر یا با شنا یا با کرجی سوار میشود، پارو هم میزند، ضمن این که خودش و اختیارش را میدهد به آب، یواش یواش هم سر کرجی را کج میکند، بطوریکه بعد از مثلا ۵۰۰ متر یا یک کیلومتر آنطرف ساحل پیاده میشود. ما هم چاره‌ای جز این نداریم، اگر این تاسیسات را، تجهیزات را، تشکیلات را و این کارمندا را بخواهیم دور بریزیم و ندیده بگیریم یا قراردادهای را لغو کنیم کلاه سر خودمان رفته، کلاه سر کس دیگری نمیرود، مجبوریم با این جریان راه بیائیم، جریانی که از ۲۵۰۰ سال پیش و مخصوصا از پنجاه و چند سال پیش

تحمیل کرده‌اند، بوجود آورده‌اند، پیاده کرده‌اند. این طرحهایی است که پیاده شده همان داستان آتش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته است.

قضیه اینست و ما الان که این کارمندها نق میزنند، شکایت میکنند، واقعا مستاصل شده‌ایم. نمی‌بینند ما مجبوریم صرفه‌جویی کنیم؟ از ما میخواهند این ولخرجی‌ها، این اسرافها، این تپذیرها را بکنیم. هر جا که دست میزنیم مثلاً سه تا اداره چهارتا اداره را ادغام میکنیم. خوب این چهارتا اداره چهارتا رئیس داشته حالا یکی باید رئیس باشد. آنها زیر بار این آقا نمیروند، همه میخواهند رئیس باشند. حقوقهای بالا را میخواهیم کم بکنیم (خودمان اول مال خودمان را کم کردیم) ناراضی ایجاد میکند. کارگرهایی که کارشان ۷ یا ۸ ماه قبل تمام شده بود و رفته بودند به روستاهایشان حالا میگویند آن هفت هشت ماه که باید بدهید هیچی باید عیدی هم بدهید پاداش هم بدهید!!

همه اینها را داده‌ایم، اضافات میخواهند! آقا کارنکرده، کار انجام نیافته را نمیتوانیم بدهیم. بازی درمی‌آورند. هر جا دست میزنیم میخواهیم صرفه‌جویی کنیم نمیشود. آن پهلوان پنبه در حمام به خالکوب گفت بیا یک شیر روی بازوی من خالکوبی کن. خالکوب شروع کرد به سوزن زدن، یک دفعه پهلوان گفت: چکار میکنی بابا! خالکوب گفت دارم خال میکوبم، گفت کجای شیره؟ گفت دمش، گفت: حالا دم نداشته باشد این شیر! بعد شروع کرد دومرتبه به سوزن زدن، دردش آمد، گفت: چه خبره چکار میکنی؟ گفت: یالش است، گفت: این شیرش ماده است یال نداره! خلاصه بعد شکم.... که مولوی میگوید شیربی یال و دم و اشکم که دید.

ما هم با این دستگاه دولت که اینقدر دلسوزش، مدافعش هستیم؛ با این کارمندها و کارگرها این وضع راداریم. هر کار میخواهیم بکنیم آخرش میشود این صرفه‌جویی، میشود شیر بی یال و اشکم و آنوقت متاسفانه ملت و رهبران انقلاب و مبارزین عوض اینکه مدافع ما باشند، مدافع آنها میشوند. هر جا که دست میزنیم میگویند غلط کردی این شیر دم نمیخواهد دم شیر طاغوتیه!! خوب حالا با این وضع سیاست دولت چه باید باشد؟ فکر میکنیم دوراه بیشتر نیست: یا سیاست قهر است، دورانداختن، خصومت و دشمنی کردن و آنها را از خود ندانستن و بخود نگرفتن، یکی هم آنطرف. ما تابحال فکر میکردیم وظیفه اینست که این دستگاه موجود و عظیم که را براه بیندازیم. تسلیحات ارتش ما ۴۰ میلیارد دلار تسلیحات از آمریکا خریده اگر امروز نخواهیم لوازم یدکی که احتیاج دارد (و دائماً هم احتیاج دارد) از آمریکا، از بلوک غرب بیاوریم یا این تجهیزات پیچیده و مشکل را احیاناً از متخصصان آنها استفاده بکنیم، یعنی این ۴۰ میلیارد دلار سلاح را به زباله‌دان ریختن! و تا بیائیم سفارش به دولت دیگری، به بلوک دیگری بدهیم اولاً معلوم نیست قبول کند، بعلاوه چقدر پول خواهد

خواست؟ و ثالثاً چندسال طول میکشد. یعنی نتیجه آن عمل بکلی محروم کردن کشور است از سلاحش — از هواپیمایش — از نوپش، از مسلسلش. حالا اینرا می خواهید بفرمائید؟ اگر دولت میاید این قراردادهای تحویل و خرید لوازم یدکی را که پولش هم قبلاً پرداخت شده (ما دیناری نمی دهیم فقط میگوئیم آقا اینها را تحویل بدهید بما). در فرودگاه میروند جلویش را میگیرند. خوب بخواهیم اینکار را بکنیم ما متهم میشویم که اینها طرفدار امپریالیسم هستند، آمریکائی هستند، فلان هستند! اما اگر بخواهیم به فکر انقلاب باشیم (که انقلاب کاریک روز و دو روز نیست) باید با تامل، با تدبیر، با مطالعه باشد. باید دستگاه موجود و وسائل موجود را قبول بکنیم، با منت هم بپذیریم، با آن مثل آدم، مثل برادر، مثل دولت، مثل صاحب کار رفتار کنیم، اصلاحش کنیم، ارشاد بکنیم.

مادامی که این دولت سرکار است این راه را خواهد گرفت اگر نمی خواهید این راه باشد ما را بردارید، ما اهلش نیستیم. شاید هم حق باشما باشد ولی ما اهل این نوع کارها نیستیم. معذک مخلص همه شما هم هستیم.